دکتور سید خلیل الله هاشمیان
سابق استاد زبانشناسی در پوهنځی ادبیات پوهنتون کابل
و فعلاً مدیر مسؤول مجلهٔ آئینهٔ افغانستان درامریکا

رساله ای در " سخن شناسی "

بعنوان دوکتور پرویز بی وقوف [1]

بخش اول

این نوشته از طرف افغان جرمن آنلاین مطابق به معیار های کمپیوتری برای شمولیت در سایت، تجدید تایپ گردیده و نقل قولهای که در متن مضمون به آنها اشاره شده است، با اصل منابع کنترول و در صورت لزوم اصلاح گردیده است

صفحه ای بقلم " دکتور پرویز کابلی " با فوتوی وی در انترنت (سایت آریایی) تحت عنوان " قلب واقعیتهای تاریخی و هویت ملی در افغانستان " ثبت شده است. این صفحهٔ انترنت به چهار دلیل توجهِ مرا جلب کرد :
یکی اینکه برادر محترم ما هویت کامل یعنی تخلص و مرجع ماموریت خود را افشاء نساخته و از آنچه افشاء شده، درجهٔ علمی دکتورا دارند؛ اسم شان پرویز است و تخلص شان "کابلی ". فوتوی شان در کاغذ، قسمت بالای آن خیره و قسمت پایان آن سیاه و غیرقابل شناخت چاپ شده که حتی همشهریان کابل شان از روی این تصویر، داکتر پرویز را نخواهند شناخت، تا چه رسد بما مردمی که ۲۵ سال از وطن دور بوده ایم.
به تصور من « پرویز» نیز شاید اسم مستعار باشد. مقالهٔ زیر بحث شان تا کنون در نشرات برون مرزی نشر نشده، تا هویت کامل شان میسر میشد، اگر در جراید کابل نشرشده باشد، من خبر ندارم. لهذا داکتر صاحب را با نا صفتی " بی وقوف " چُندُک کندم تا خود را مطابق به واقعیت افشاء کنند وهرگاه چنین بکنند ناصفتی " بی وقوف " را با معذرت از نام شان حذف میکنم. شناخت ماموریت شان در کابل نیز ضروریست، زیرا شخصی با داشتن درجهٔ دکتورا و مهارت نگارش به زبان دری و پشتیبانی از ایران و تسلط فرهنگی ایران که از مقالهٔ شان مشهود است، یا باید وزیر کابینه و یا حداقل معین کدام وزارتخانه باشند و یا اینکه خدا ناخواسته از جملهٔ پرچمی هائی باشند که مورد اعتماد نبوده در کدام گوشهٔ کابل یا در کدام گوشهٔ اروپا خزیده اند.

دو دگر، این بار اول است، که از یک هموطن افغان خود نوشته ای تایپ شده (از روی انترنت) در چهار صفحه بزبان دری میخوانم، که در حالیکه از ایران و کلمات ایرانی و تسلط فرهنگی ایران بشدت دفاع کرده، اما در نوشتهٔ مقبول دری او بجز یکی دو اصطلاح ایرانی بیشتر نیافتم. البته مطالب مندرج در نوشتهٔ شان خامی ها، نارسائی ها و تعصباتی دارد که درین مقاله مطرح خواهند شد.
سه دگر، در عنوان مقالهٔ آقای پرویز " قلب واقعیتهای تاریخی و هویت ملی در افغانستان "، کلمهٔ " قلب " بمعنی سر چپه ساختن، دگرگون نمودن یا ناچل ساختن، درمورد روش نگارش و طرز تفکر خود شان مشهود و صادق است، زیرا تمام دلایلی که آقای پرویز به دفاع از ایران و به نفع تسلط فرهنگی ایران ارائه نموده است، واقعیت های تاریخی و هویت ملی کشور و زبان خود و مردم خود را سر چپه و ناچل قرار داده و همه دار و ندار افغانها را دو دسته به ایران پیشکش نموده است. این روش غیرملی در نگارش، از لحاظ سبک و طرز افاده و استدلال، بسیار شباهت دارد به روشهای داکتر ایرانی آقای سید مخدوم رهین قبل از وزیر شدن او، هنگامیکه در امریکا به حیث مهاجر و تبعهٔ امریکا زندگی میکرد. خدا نکند که مقالهٔ آقای پرویز زیر نظرداکتر ایرانی نوشته شده باشد!
چهاردگر، نوشتهٔ آقای پرویز در برخی موارد آنقدر ناقص و خالی از معلوماتِ ثقه است که خوانندهٔ وارد در چنین مسایل راجع به " دوکتور بودن " شان مشکوک میشود. مثلاً مادهٔ ۴، پاراگراف اخیرمقالهٔ شان دربارهٔ تغییر نام کشور فارس به ایران، که من مقال و ایراد خود را از همینجا آغاز میکنم :
آقای دکتور پرویز در مادهٔ ۴، پاراگراف اخیر مقالهٔ خود پیرامون تغییر نام کشور ایران از (فارس) به (ایران)، بالای مقالهٔ آقای ولی احمد نوری ایراد و انتقاد نموده، چنین نگاشته است:

" تغییر نام فارس به ایران در سال ۱۹۵۷ توسط رضا شاه را آقای نوری به اشتباه ذکر نموده اند. شاه ایران از دولت افغانستان استجواب نکرد بلکه دولت وقت فارس از ملل متحد تقاضای تبدیل نام را از فارس به ایران کرد. ملل متحد با

درنظرداشت تاریخ کشور ما و حق ملت افغانستان از دولت وقت سوال کرد که آیا دولت افغانستان اجازه میدهد، نام ایران که از مواریث مشترک ما بوده است، به ایران تعلق بگیرد یا نه؟.... "

هموطن گرامی آقای پرویز
1) نام کشورفارس درماه جدی سال ۱۳۱۴ هجری شمسی مطابق ۱۹۳۵م رسماً به " ایران " تبدیل گردید که اینک ۷۰ سال از آن تاریخ میگذرد. تصور نمیکنم شخصی با ادعای داشتن " دوکتورا " و وارد به تاریخ ادب و فرهنگ منطقه، اینقدر بی معلومات باشد! اگر پاراگراف اخیر مقالهٔ تانرا شخص دیگری نوشته و شما بدون دقت و تامل آنرا پسندیده اید، لقب " دوکتور" متقاضی چنین طرزالعمل نمیباشد.
۲) منشور ملل متحد در ختم جنگ جهانی دوم به تاریخ ۲۶ جون سال ۱۹۴۵م در شهر سانفرانسسکو امضاء شده و این مؤسسه رسماً تاسیس گردید که اینک ۶۰ سال از آن میگذرد. این ادعای شما که " ملل متحد ازافغانستان سؤال نمود که آیا اجازه میدهد نام فارس به ایران تبدیل گردد "، یک اشتباهٔ شاخدار است. هیچگاه و هرگز چنین نشده است! معلوماتیکه درمقالهٔ آقای نوری نوشته شده بود که گویا دولت فارس در عهد زمامداری رضا شاه پهلوی با دولت افغانستان به صدارت محمد هاشم خان در زمینه مشوره نموده بود (اما اجازه نخواسته بود) که میخواهد نام (ایران) را برای کشور (فارس) برگزیند و حکومت محمد هاشم خان به آن موافقه کرده بود، درست و مستند است و این مشوره در سنه ۱۳۱۴ هجری شمسی (۱۹۳۵ م) صورت گرفته بود. رضا شاه بتاریخ ۱۷ دسمبر ۱۹۲۵م به حیث پادشاه کشور فارس برگزیده شد و ۱۱ سال بعد نام کشور فارس را به " ایران " مبدل ساخت.

۳) کشور ایران بتاریخ ۲۴ اکتوبر ۱۹۴۵م ، یک سال و یک ماه پیشتر از افغانستان به عضویت ملل متحد پذیرفته شد. دولت اقغانستان بتاریخ ۱۹ نومبر۱۹۴۶ رسماً بعضویت ملل متحد قبول گردید. البته افغانستان در سنه ۱۹۴۵م که محمد هاشم خان ظالم هنوز صدراعظم بود تقاضای عضویت ملل متحد را نموده بود، اما دارالانشای ملل متحد بجواب آن نوشت که اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر جزءِ لاینفک منشور ملل میباشد که حکومات عضو باید آنرا بپذیرند و قبل از پذیرفته شدن باید ثابت بسازند که با متن و روحیهٔ اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر در نظر و عمل همنوا میباشند.
این کنایه معنی آنرا داشت که زندانهای افغانستان در آن وقت مملو از زندانیان سیاسی بود و حکومت افغانستان حقوق بشر را رعایت نکرده است. لهذا محمد هاشم خان شداد، با شاه محمود خان " پدر اندر دیموکراسی " تعویض گردید، یکتعداد زندانیان سیاسی رها شدند و چهرهٔ حکومت جدید پتلیس[۲] شد تا به عضویت ملل متحد پذیرفته شود، آنگاه افغانستان در ماه نومبر ۱۹۴۶م (۱۳ ماه بعد از ایران)، به عضویت پذیرفته شد. لهذا معلوماتیکه به آقای پرویز در این مورد داده شده، کاملاً بی اساس و ناقص میباشد. آقای پرویز و کسان دیگری که این نوشته را می خوانند، راجع بصحت و سقم این قسمت آن میتوانند توسط تلفون ازمؤسسهٔ ملل متحد یا از وزارت خارجهٔ کابل معلومات بگیرند.
آقای پرویز، درمقالهٔ شما که از انترنت در چهار صفحهٔ تایپ شده به دسترس من قرار گرفته، مطالب و مفاهیم متعدد مانند گیاه های خود رو در یک جنگل وسیع روئیده و از مجموع آنها شما بزعم خود کلیه ای ساخته و تصور نموده اید که با این تبر کُند، بیخ درخت تنومند منطق را کاواک خواهید ساخت. غافل از اینکه این تبر لته ئی، حتی گیاه های هرزهٔ جنگل مقالهٔ خود شما را جاروب نمیتواند، تا چه رسد به حمایت و دفاع از توسعهٔ تسلط فرهنگی ایران در منطقه، که شما افتخار وظیفهٔ چوکیداری آنرا به عهده گرفته اید.
در بدو مقال و در پاراگراف اول نوشتهٔ تان نالش دارید که " دلالان بزرگ کارتل های نفت و مواد مخدر و شرکتهای بغایت منفعت جو بر کشور مسلط اند. " من با مفهوم این جمله آشنا بوده و با واقعیت آن در اجتماع افغانستان با شما موافقم. ولی عین کلمات را در جمله های مشابه از زبان ببرک ملعون و سایر پرچمی ها شنیده بودم، چنانکه وقتی ببرک قشون شوروی را بالای ناموس افغان مسلط ساخت، لشکر متجاوز بنام " قوای دوست " و مفهوم جملهٔ فوق از " دلالان بزرگ کارتل های نفت... " به " مشاوران دوست " - این مشاوران وحشی و استعمارگرشوروی، که بغایتِ وحشت بر کشور ما مسلط شدند – تغییر یافت؛ در باب این تضاد منطقی، که شکل عملی آنرا ما و شما در دورهٔ اشغال شوروی دیدیم، آقای پرویز، شما چه حکم میکنید؟

درجای دیگرمیفرمائید: " حکومتهای قبیلوی و بدوی ظاهرشاه و اسلافش در افغانستان، مردمش را چون مرغان گرسنه در قفس نگهداری میکردند. دستها و پاهایشان را بسته و زبانها را بریده بودند. " آ فرین به حق گوئی تان در جملهٔ اول و به تائید قول شما داستانی را مثال میزنم که از زبان شخص حاضر در صحنه شنیده ام : یکی از برادر زاده های محمد هاشم خان در باغ غصب کردگی او واقع چهلتن به هنگام قدم زدن در خیابان باغ به کاکای خود گفت: " شکایات زیاد میشنوم، وضع را خراب می بینم، نشود کدام حادثهٔ ناگوار رخ دهد و...! " صدر اعظم او را به مرغانچهٔ بزرگ فیل مرغها مشایعت کرد که از دیدن آنها غوغای بزرگ فیلمرغان بلند شد. صدراعظم یک مشت جوار را بگرفت و به مرغان گرسنه نشان داد، غوغای به مراتب بیشتر، حتی بی نظمی و تعرض بریکدیگر در بین مرغان مشاهده شد. سپس صدراعظم چند مشت جوار را به درون مرغانچه ریخت که مرغان به خوردن مصروف و آرام شدند. آنگاه صدراعظم رو به برادرزاده کرده گفت: " دیدی که مرغان گرسنه چطور آرام شدند؟ مردم هم مثل مرغان اند، اگر آنها راگرسنه

نگاهداری، عقب یک لقمه نان میدوند و... " اما وقتی رسید که بگفتهٔ شما " حکومت قبیله ای " افغانستان جای خود را به حکومت ایدیالوژیکی کمونیستی خلقی - پرچمی گذاشت و این حکومت به مردم وعدهٔ " دودی، کار، کالی و کور" را داد. لیکن عوض اعطای این چهارنعمت، (نان، کار، کالا و خانه) را به جبر از مردم گرفت و مردم به کفن کش قدیم یعنی محمد هاشم خان، بخشایش و خدابیامرزی میدادند!
اما جملهٔ دوم تان " دستها و پاهای شان بسته و زبانها را بریده بودند " بسیار مبالغه آمیز است. زبان کسی حتی دردورهٔ صدارت شدادی محمد هاشم خان هم بریده نشده بود، لیکن " دستها و پاهای " مردم حتی در دورهٔ صدارت داوود خان هم بسته میشد. ولی باید تذکر میرفت که در دورهٔ حکومت خلقی – پرچمی هزار ها نفر در پولیگون ها اعدام و از صد ها نفر دست و زبان و بینی و گوش بریده شد. هزاران نفر به شمول زنها واطفال به زیر شاک برقی جان دادند و در مجموع یک و نیم ملیون افغان نابود و ناپدید شدند.
آقای پرویزشاید از زبان کسی شنیده که در جای دیگر مقالهٔ خود میگوید: " در زمان ظاهرشاه داشتن ماشین تایپ برای نوشتن تا سالهای تقریباً آخرحکومت او میتوانست دلیلی برای زندان رفتن شخص باشد. " مردم، بشمول من، دربارهٔ فجایع دورهٔ سلطنت ظاهر شاه بسیار نوشته اند و موقف فعلی ظاهرشاه به حیث " بابای امریکائی ملت و یا بابای تنخواه خور امریکا " نیز قابل تقبیح و انتقاد است، لیکن همین ادعای بالا از قلم آقای پرویز را من از بیخ و بنیاد رد میکنم، زیرا من در دوره های صدارت شاه محمود خان و محمد داوود خان و هم در دههٔ دیموکراسی نیم بند، هم در خانهٔ خود و هم در دارالترجمهٔ خود (ترانسکو – دارالترجمهٔ علمی واقع در مجاورت وزارت معارف) زاید از ۱۵ پایه تایپ رایتر فارسی و انگلیسی داشتم و هرگز تحت نظارت، مراقبت یا مزاحمت قرار نگرفتم. در حالیکه از همین دارالترجمه اوراق سیاسی به شمول شبنامه ها به ضد رژیم سلطنت، ترتیب و توزیع میگردید. اما در دورهٔ پرچمی در حالیکه دارالترجمه هم نداشتم، به خاطر داشتن یک تایپ انگلیسی که (توسط آن برای دیپارتمنت انگلیسی پوهنتون، شبانه در خانهٔ خود مواد درسی تهیه میکردم) خانه ام دوبار در اثنای شب تلاشی شد و تایپ رایتر مذکور را برای معاینه به خاد بردند، که هرگز برنگشت. این نوع مدعیات دروغین که بقلم آقای پرویز رقم شده، توسط خلقی ها وپرچمی ها که در آنوقت برای اهداف ومنافع شوروی کارمیکردند، به کثرت شنیده شده، اما حقیقت ندارد. زیرا در دورهٔ سلطنت ظاهرشاه با وجود خلا های آن، آزادیهای فردی بتدریج وسعت یافت و در دههٔ دیموکراسی نیم بند این آزادیها به سرحدی رسید که در کشورهای همسایه ایران و پاکستان نیز نظیر نداشت. نظر شما و نظر من هر دو اینک به قضاوت مردم قرار میگیرند و من نظریات مردم را در این باره در مجلهٔ آئینهٔ افغانستان، نشر خواهم کرد.

نکتهٔ دیگر که آقای پرویز به ارتباط هویت اقوام " حکومتهای قبیله ای افغانستان " را محکوم قرار داده، این نکته مانند کارد دولبه بالای کمونیستها و دورهٔ منحوس کمونیستی بیشتر بُرش پیدا میکند! من ادعای آقای پرویز را ذیلاً غرض قضاوت عامه گزارش میدهم : " اما حکومتهای قبیله ای افغانستان با استفاده از زور، در این جامعهٔ کثیرالاقوام، دیگران را خواستند از هویت شان جدا سازند و یا هویت تحمیلی به ایشان به صورت کاذب القاء کنند. اینها نه تنها ازتکامل اجتماعی اقوام ممانعت نمودند، بلکه باعث ناهنجاری ارتباط بین اقوام گردیدند. بدین ترتیب پروسهٔ بافت یافتن ساختار ملت افغانستان اختلال جبران ناپذیر یافت. "
درعبارت بالا اصطلاح " حکومتهای قبیله ای " اختراع کمونیستها است. در افغانستان یا " حکومت عنعنوی " تاسیس شده و یا " حکومت تحمیلی " : حکومات عنعنوی بعد از ختم تسلط عربها (ابومسلم در مرو، طاهریان در خراسان و هرات، یعقوب لیث در سیستان، صفاریان، غزنویان، تیموریان، سدوزائیان و بارکزائیان) همه و هر یک در یک گوشهٔ کشور به اساس عنعنات ملی و تاریخی مردم ما تاسیس شده و متباقی ولایات و قسمت های کشور به آن بیعت کردند. حکومات تحمیلی در اوایل اسلام توسط عربها، بعداً توسط مغولها، و بعداً توسط انگلیس ها (شاه شجاع)، بعد از آن توسط روسها (ترکی، امین، ببرک، نجیب) و بعداً توسط پاکستان (حکومات ربانی و طالبان) و اخیراً توسط امریکا (کرزی) روی کار آمد. این نوع حکومات چونکه از حمایت ملت برخور دار نبودند، دیرنپائیدند و نمیپایند. اگر آقای پرویز حکومتهای افغانستان را " مطلقه " میخواند، با ایشان موافقت نشان میدادم، اما " قبیله " جزء اساسی و مهم ساختمان اجتماعی افغانستان است و باین اساس از سه هزار سال به اینطرف هر قدر حکومت که در خراسان و افغانستان تاسیس شده، خصلت قبیلوی داشته اند.

ازنوشتهٔ آقای پرویز اینطور استنباط میشود که مراد او از حکومتهای قبیله ای " حکومتهای سدوزائی و بارکزائی " میباشد که بزعم او مردم را ازهویت شان جدا ساختند و هویت تحمیلی به ایشان القاء کردند، لیکن آقای پرویز برای این ادعای بسیارکلان ولی میانخالی خود اسناد، حتی چند مثال هم ارائه نکرده است! آیا پشتونها (سدوزائیها و بارکزائیها) هویت قوم تاجیک، ازبک، هزاره و غیره را از بین بردند یا هویت دیگری بر آنها تحمیل کردند؟ اگرچنین میبود اقوام مذکور و هویت شان در مدت سه صد سال اخیر درافغانستان باقی نمی ماند، اما برعکس اقوام مذکور با قوت سیاسی معادل پشتونها (ازجلوس احمد شاه درانی تا سقوط سلطنت ظاهرخان اکثر وزیران، مشاوران و منشی های دربار تاجیک بودند) و با قوت اجتماعی و ادبی بیشتر از پشتونها باقی ماندند. (آقای پرویزخودش مثال زده است که : " ازاحمد شاه درانی تا ظاهرشاه کدامین شاه زبان پارسی را بدون شک و شبه زبان خویش نمیدانست؟") اما در مدت ۱۴ سال حکومت

کمونیستها به پیروی از اهداف و مقاصد کمونیستی اتحاد شوروی که خواستار تجزیهٔ افغانستان به " ملیت ها " و بعداً بلعیدن این ملیتها در چوکات اتحاد جماهیر اشتراکی شوروی بود، اقدامات وسیع و سعی بلیغ صورت گرفت، تا در اقوام شریف افغانستان ذهنیت " ملیت ها " را که شعار و پالیسی استعماری شوروی بود، تزریق کنند تا بافت اجتماعی و ساختمان عنعنوی ملت افغان را به اختلال و نابودی روبرو سازند، اما این ملت شریف و مسلمان که در مجموع خود را (افغان) و کشور خود را (افغانستان) شناخته است، شورویها وکمونیستها را به زور ایمان از وطن و حکومتداری بیرون کردند. کمونیست های وطنفروش هنوز هم اصطلاح " ملیت ها " را به پیش انداخته، نفاق اندازی می کنند تا " تکامل اجتماعی اقوام " شریف افغانستان را کند و بطی ساخته و باعث " ناهنجاری ارتباط بین اقوام " برابر و برادرگردند.
کمونیستها که به خداوند (ج) عقیده ندارند، از شعار " دولت خدا داد " برای افغانستان بد میبرند که این حساسیت متاسفانه در نوشتهٔ آقای پرویز نیز دیده میشود. اینها خجالت نمی کشند که اول سعی کردند افغانستان را در قلمرو ایالات شوروی داخل سازند و بعد از ناکامی آن که منجر به خجلت و سرافگندگی و روسیاهی تاریخی شان شد، به مشورهٔ روسها پلان فدراسیون سازی را پیش کردند و این ملت شریف آنرا هم نپذیرفت که آبرویی برای وطن فروشان باقی نماند. اکنون برای کمونیست ها، چاره ای جز تولید نفاق داخلی و شیطنت برای برهم زدن اعتماد بین اقوام شریف ملت افغان باقی نمانده است. اما فرهنگ جامعهٔ افغان از تاریخ و ریشه های تاریخی آن آب میخورد و ریشهٔ " افغانیت " در این فرهنگ آنقدر قویست که جعل تاریخ توسط مگسهای مملو با آفات، گشُن بیخ این فرهنگ چند هزار ساله را کاواک ساخته نمیتواند. ملت افغان بیاد دارد که کمونیستها یک و نیم ملیون افراد بیگناه اعم از زن و اطفال را از " ملت کثیرالاقوام افغانستان " کشتند. شعار امین ملعون که مانند سگ دیوانه عوعو میکرد که " برای ما یک ملیون نفوس کافی است "، از یاد مردم نرفته و این ادعای بعد از انجام عمل که " بگذارید مردم حرف خود را آزاد بزنند " چرا درمدت ۱۴ سال حکومت کمونیستی شنیده نمیشد؟ وچرا هزاران نفر به جرم حرف آزاد گفتن و از حق خود دفاع کردن در زندان پل چرخی نابود شدند؟ معهذا ملت شریف و کثیرالاقوام افغانستان از حرف آزاد گفتن و از حق دفاع کردن، باز نمانده و این حق گفتن، حق و خصلت طبیعی افغانها بوده تا سور اسرافیل دوام خواهد داشت.

آقای پرویز استدلال خود را برپایه های چوبین استوارساخته، به پیروی از اهداف دشمنان افغانستان، در بین ملت افغان تخم نفاق می پاشد که میگوید: " چه ضرورت است که هزاره را استحاله نموده افغان بسازیم؟ ... مگر درکجای تاریخ ازبک و تاجیک افغان بوده اند؟ " برادر هموطن، ندیدی که کمونیست ها میخواستند هزاره را کمونیست و جزء ایالات شوروی بسازند که هویت، حتی موجودیتش معدوم میشد، اما اگرهزاره افغان بماند هویت و موجود یتش هر دو محفوظ میماند. پس کدام بهتر است؟ ونمی بینی که همین اکنون میخواهند ازبک را به ازبکستان و تاجیک را به تاجیکستان بسپارند که اگر خدا ناخواسته تحقق بیابد هویت و موجودیت هر دو ساقط میشود، اما در ملت افغان و کشور افغانستان اقوام شریف تاجیک و ازبک هم هویت دارند و هم موجودیت. درحکومت تحمیلی کنونی مهره های قدرت نیز بدست آنهاست! پس ازآقای پرویز سؤال میشود که اگراین دو قوم خدا ناخواسته به آن دو کشور ضم شوند، آیا موقف اجتماعیی که فعلاً در اجتماع افغانستان دارند، در آن دو کشور نیز خواهند داشت؟ آیا اقوام شریف تاجیک و ازبک همان طوریکه آقای پرویز در نوشتهٔ خود از " هویت استعماری " سخن میراند و ادعا میکند که " بگذارید هویت اصلی خود را بازیابند و یا به دلخواه خود هویت انتخاب کنند " و از این ادعا این آرزو استنباط میشود، که اقوام مذکور به تاجیکستان و ازبکستان ملحق شوند، آیا خود این دو قوم نیز چنین میخواهند یا این آرزوی شخصی آقای پرویز است، مبتنی بر ایدئولوجی " ملیت ها " ؟

اینکه می پرسد " درکجای تاریخ ازبک و تاجیک افغان بوده است؟ " بی بصیرتی آقای پرویز را از تاریخ نشان میدهد. نمیدانم آقای پرویز چه نوع تعریفی را از تاریخ پذیرفته و قبول دارند؟ اگربه تعریف کمونیستی تاریخ گرائیده باشند، مارکس ولینن همه انقلابات و تحولات اجتماعی را از بدو پیدایش انسان در کرهٔ زمین " اشتراکی و کمونیستی " خوانده اند و این طرز تفکربا ادعای ملانصرالدین شباهت دارد، که موضع توقف خر خود را " ناف زمین " می پنداشت. اما اگر تاریخ را سندی و گزارشی از رویداد ها و واقعات گذشته بشماریم، سندی که صحت و سُقم آن توسط اجماع دانشمندان جهان قبول شده، اینک من چند تا از ین اسناد را به شما گزارش میدهم تا مستشعر شوید که کلمهٔ (افغان) چند هزار سال قدامت دارد، ریشهٔ آن چه و در کجا بوده و چطور تحول کرده است:

" آریانا ویجه " یکی ازنام هائیست (اسم مکان) که برای منطقهٔ سکونت قوم آریا[۳] حدود پنج هزار سال قبل قبول شده، اما آثاری از زبان این مردم در دست نیست. این قدر معلوم است که در اثر عوامل طبیعی و سیاسی (جنگهای قبیلوی) یک گروه این قوم از دریای اورال و مرز روسیهٔ امروزی گذشته به تدریج به قارهٔ اروپا متشتت شدند. گروه دیگر قوم آریا به سمت جنوب حرکت کرده به تدریج به سرزمینی رسیدند که اکنون هندوستان نامیده میشود. یک شاخهٔ این گروه در ارتفاعات کوه سلیمان مقیم شده پیشتر نرفتند. گروه دیگر در منطقهٔ آریانا ویجه باقی مانده یک شاخهٔ آن به سمت مغرب تا بحیرهٔ خزر و خلیج فارس رسیدند.

در قرن هیجدهم میلادی بشر شناسی (Anthropology) و یک شعبهٔ آن (Philology) در اروپا انکشاف کرده بود. فلالوجی در آن وقت فقط پنج شعبه داشت : علم الاصوات (Phonology)، علم اللغه (Morphology)، نحو (Syntax)، زبانشناسی تاریخی (Historical Linguistics) و زبانشناسی مقایسی (Copparative Linguistics) . اروپائیان در پی مستعمرات به قاره های افریقا، امریکا و آسیا بین هم رقابت داشتند. انگلیس ها به هندوستان رسیدند و به تدریج با زبانهای این کشور آشنا شدند. زبانشناسان انگلیس به مطالعهٔ سنسکریت[۴] و زبانهای مولود از آن پرداختند. سرود های " ریگ وید " [۵] که قدیمترین اثر آریائی در زبان سنسکریت میباشد، از زاویهٔ زبانشناسی تاریخی و مقایسی در هندوستان مطالعه شد. درین سرود ها نام و خصوصیات و محل زندگی قومی بنام " پکهت " چند بار ذکر شده و قوم " پکهت " یکی از برازنده ترین پیروان کیش مقدس شناخته شده است. مردم آریائی به خط و سواد آشنائی نداشتند. سرود های " رگ وید " حدود دو هزار سال بعد از سرودن آن ها در هندوستان به خط و زبان سنسکریت نوشته شده است.

قوم " پکهت " ، " پکهتا " ، " پکتها " به سه تلفظ مختلف در(ریگ وید) شناخته شده است. این قوم در آنوقت در دو طرف سلسله کوه های سلیمان تا کوه های غور سکونت داشت. در " ریگ وید " آمده که " قوم پکهت در محاربهٔ ده پادشاه آریائی که به کنار دریای (راوی) به وقوع پیوسته بود، شرکت ورزیده بود. "[۶] به قول هیلی برانت (Hillebrandt) مؤرخ و محقق در زبان و فرهنگ سنسکریت، " در اراکوشیا (قندهار) قبیله ای سکونت داشت که شاه (واسودیوا) فرمانروای آن بود و این قبیله تحت قیادت خلف او، یعنی (سوداس)، دامنهٔ فتوحات خود را تا وادی اندس وسیع ساخت و کارنامه های جنگی (واسودیوا) به طور افسانه یاد میشد."[۷] در تحول کلمهٔ " پکهت" به " پشتو " و " پشتنه " توضیحی از لحاظ زبان شناسی لازم می افتد که عامهٔ مردم از آن معلومات ندارند. این توضیح سه رخ دارد و من هر یک را به طورفشرده گزارش میدهم :

اول - زبان شناسان اروپائی بعد از مطالعه و شناخت زبان سنسکریت، هنگامیکه با کشور های افغانستان و ایران در تماس آمدند و زبانهای این منطقه را تحت مطالعه قرار دادند ملتفت شدند که زبانهای فارسی و پشتو و حد اقل ۲۰ زبان دیگر مروج در افغانستان، ریشهٔ مشترک داشته و از مادر زبان " اوستا " [۸] منشعب شده اند، معهذا با زبان سنسکریت خویشاوندی نزدیک و با زبانهای اروپائی خویشاوندی دورتر دارند.

دوم - زبان شناسان آثار موجود در " زند " و " پازند " [۹] را مطالعه و آنچه از " آوستا " میسر بود مرور کردند و با استفاده ازمعیار های زبانشناسی ملتفت شدند که اوستا و سنسکریت دو خواهر زبان منشعب از مادرمشترک بوده، اما نشان و اثری از مادر زبان مشترک نمانده است. آلبته ایرانی ها مدعی اند که اوستا منشعب از(فرس باستان) است ولی برای ادعای خود شواهد و مدارکِ علمی ندارند، بلکه به اساس خصلت ایرانی که همه چیز را از خود و از ایران میدانند، در زمینه پافشاری میورزند؛ در حالیکه " اوستا " در منطقهٔ زابلستان و خراسان، یعنی خارج از مرز کنونی ایران، رواج داشت و زبان " دری " که در کشور فارس " فارسی " نامیده شد، نیز از همین منطقه به کشور فارس رفته و باین واقیعت علمای ایران بعد از جر و بحث زیاد، قناعت کرده اند.

زبانشناسان به اساس موجودیت کلماتِ هم ریشه و خصوصیات ساختمانی زبانهای سنسکریت و اوستا به این نتیجه رسیدند که این دو زبان در ابتدا و گذشته، یک زبان بوده و بعد از جداشدن و سکونت به دو منطقهٔ مختلف تغییر و تحول کرده اند. چند مثال از کلمات هم ریشه در زبان های سنسکریت و زند (و فارسی و پشتو) را در جدول صفحهٔ بعد ملاحظه میکنید.

سوم - زبانشناسان کلمات هم ریشه در زبانهای اوستا و سنسکریت و خصوصیات ساختمانی آنها را با زبانهای اروپائی مقایسه کردند و ملتفت شدند که نه تنها کلمات هم ریشهٔ زیاد در زبانهای اروپائی وجود دارند بلکه وجوه ساختمانی مشابه نیز در بین اوستا و سنسکریت و زبانهای اروپائی دیده میشود. لهذا به این نتیجه رسیدند که در یک دورهٔ نامعلوم تاریخ یک زبان وجود داشته و آنرا " زبان ما قبل هند و اروپائی " Proto Indo - European Language نامیدند که از آن " فامیل زبانهای هند و اروپائی " Indo - European Language Family تولد شده است و اکثر زبانهای اروپائی و آسیائی از همین فامیل زبان، منشعب گردیده اند. باین حساب فارسی و پشتو دو خواهر زبان متولد از اوستا بوده و با سایر زبانهای اروپا و هندوستان، خاله زاده میباشد. جدول کلمات خویشاوند را در صفحهٔ بعد ملاحظه میفرمائید.

زبانشناسی تاریخی و مقایسی با استفاده ازعلم " فونولوجی " اصوات مروج در زبانها را تحت مطالعه قرارداده، فورمول تغییر و تحول اصوات در کلمات را ارائه کرد. بدینسان که در هر زبان چهار قانون حکمفرماست : " ابدال " ، " قلب یا مقلوب " ، " حذف " و " اضافت ". اکنون در زبانهای وطن خود ما، چند مثال از این چهار قانون را مطالعه میکنیم :

مثال های ابدال در زبان فارسی: آب: او – تاب : تو – تب : تو – دهل : دول – دیوار: دیوال وغیره.
مثال های ابدال در زبان پشتو: مور : میر – لور : لیر(در لهجهٔ پکتیا) – روحً : ورحً – نُمنحً : لمُنحً وغیره.
مثال های مقلوب در زبان فارسی: قفل : قلف – جاودانه : جانب : جانب وغیره.
مثال های مقلوب در زبان پشتو: پشه : خپه – حُمکه : محُکه – بِرغ : غبِر وغیره.
مثال های حذف در فارسی: گاو : گو – خواب : خو – میاو : میو – تاو : تو و غیره.

مثال های حذف در پشتو: (اشوه) در سنسکریت، (اسپه) در اوستا، (آس) در پشتو (در این مثال حذف و ابدال شامل است)

مثال های کلمات هم ریشه در زبانهای
سنسکریت، دری، پشتو و زند (اوستا)

سنسکریت	فارسی	پشتو	زند
کَـدا	کی	کَـلَـه	کدَا
جاماتَر (جاماتا)	داماد	زوم	زاماتَر
نَـمَس	طریق ادای عبادت	نمنځ لمنَـجّ منځ	فارسی امروز "نماز"
گیری	کوه	غَـر	گَـیری
مَریکَـهَ	چرنده	مُرغی مَرغَه	میریگَهَ
گهَرمَ	گرمی	غَرمَه گرمی	گَرَمَ (حرارت)
جَـنی	زن	جنَـی(دختر)	جینی
جَـماکَهَ	زمین	حَمَکَهَ	زَیمَ
جهـوا	زبان	ژبَـه (جبَـه)	هروَ
دَشَ (دَ ش)	ده	لس	دَ سَـن
پَـدَ	راه – پل	پَـل (نشان پای)پَـلی (پیاده)	پَـدَ
نابهی	ناف	نو یا نُـوم	نابی
نام (نامن)	نام	نوم	نامَن
کشَپا	شب	شـپَه	خَشَـپَ
وَنَ	درخت یا جنگل	وَنَـه	وَنَ

کلمات خویشاوند cognate words
(کلماتیکه به یک خانوادۀ زبان تعلق داشته و ریشۀ اصلی مشترک دارند)

فارسی	پشتو	سانسکریت	انگلیسی	فرانسوی	جرمنی	هسپانوی	
پدر	پلار	پتر	فادر	پیر	فاتر	پادری	
مادر	مور	ماتر	مه در	میر	موتر	مادری	
خواهر	خور	سواسر	سستر	سور	شوستر		
آب	اوبه	آپ	-	ئو	-		
اسپ	آس	اشوه	هارس	شوول	-	در نورستانی (وشوپ)	
گاو	غوا	گئو	کاو	-	-		

قروت	کرت	-	کورد	-	-	-	
ستاره	ستوری	ستار	استار	-	-	شترن	
یک	یوه	ایک	-	-			
دو	دوه	دوا	تو	دو		تسوای	
سه	دری	تری	تری	تروه		درای	
نام	نوم	نام	نیم	نوم		نامه	(و در تمام زبانها....)
مرگ	مر	مر	مورتل	مور		مُرد	
گندم	غنم	گودهوم	-	در نورستانی و پشه ای (گوم)			و در شغنی (ژندم)
موش	مزک	موشک	موس	درزبان روسی (مائیش) ودرزبان لاتین (موس)			
دندان	غاش/غاخ	دنت	دنت / توث	دان		در پراچی (دنان)	و درنورستانی (دت)

مثالهای (اضافت) در زبانهای دری و پشتو در مورد کلمات دری که با رسم جمع یک زبان دیگر ترکیب شده، دیده میشود. بطور مثال در کلمات سبزیجات، میوه جات، هزاره جات، گمرکات، محصلان وغیره عملیهٔ اضافت مشاهده میشود. این به خاطریست که هر زبان حق دارد آنچه را از زبان دیگری عاریت میگیرد، آنرا مطابق ذوق خود ترکیب بدهد. همه میدانند که رسم جمع منظم (سالم) زبان عربی برای مذکر " این " است، مثلاً (محصل + این میشود محصلین) و " آت " برای مؤنث، مثل (محصله + آت میشود محصلات).

اما دری زبانها رسم جمع عربی " آت " را درکلمات دری چسپانده اند که از لحاظ دستور زبان دری بدو ملحوظ غلط است: یکی اینکه در زبان دری خصلت تجنیس (تشخیص جنس) وجود ندارد و " آت " در عربی رسم جمع کلمات مؤنث است. دیگر اینکه رسم جمع زبان دری " آن " و " ها " است و کلمات مذکور بایست با رسم جمع فارسی (میوه ها، سبزی ها، هزاره ها، گمرک ها) ساخته میشد. غلط معروف دیگر کلمهٔ ترکیبی (محصلان) است که دری زبان ها رسم جمع دری را در آخر کلمهٔ عربی (محصل) چسپانده اند. طرفه اینکه کلمهٔ (محصلان) دری مفهوم جمع مذکر و مونث هر دو را در بردارد، چنانچه در پوهنتون کابل چوکی (معاون محصلان) یکی از سه معاون رئیس پوهنتون است. در زبانشناسی این روش را "غلط های معروف یا غلط های قبول شده " مینامند که به اساس مقاولهٔ اجتماعی تابعیت و اصالت یافته اند. دستور زبان علت غلط بودن آنرا توضیح میکند اما از استعمال آنها جلوگیری کرده نمیتواند.
برای کسانیکه خواسته باشند بدانند، چرا صوت " ج " در ترکیبات مذکور اضافه شده است، توضیح این مسأله از اینقرار است : در مثال (پرزه + ج + آت = پرزه جات) می بینیم، به قرار قانون (مورفوفونیمیک)[۱۰] زبان دری، هرگاه کلمات مختوم با حروف علت (میوه، پرزه، هزاره، سبزی وغیره) با رسم جمع عربی " آت " ترکیب شوند، چونکه این ترکیب یعنی وقوع دو حرف علت پی در پی (پرزه + آت = پرزه آت) درتلفظ ثقالت ایجاد میکند، صوت " ج " به آن اضافه میشود.

اکنون چند مثال از تطبیق این قوانین را در زبانهای سنسکریت و پشتو مطالعه میکنیم :
صوت " س " در زبان سنسکریت و زبانهای مولود از آن بطور عموم بقرار قانون ابدال در زبانهای پشتو و فارسی به صوت " هه " تبدیل میشود، مثلاً : سندهو (دریای سند) در دری و پشتو (هندو) شده است، بطوریکه " س " به " هه " تبدیل شده : (هند هو) ، صوت " هه " در زبان سنسکریت مانند " هه " فارسی و پشتو نبوده کاملاً متفاوت است و آنرا افغانها و پشتونها تلفظ نمی توانند. لهذا از کلمهٔ (هندهو) صوت " هه " سنسکریت حذف شده و به (هندو) تبدیل شده است. مثالهای دیگر نامهای بنادر مشهور دریای سند (بکهر) و (پکهر) و شهر مشهور (پتهیاله) است که افغانها آنها را (بککر) و پککر) و (پتیاله) تلفظ میکنند. مثال دیگر کلمهٔ (هسته) در سنسکریت، (زسته) در اوستا، (دسته) در فرس باستان و (دست) در فارسی میباشد. مثال دیگر کلمهٔ (بهومی) به معنی زمین در سنسکریت، (بومی) در اوستا، (بومی) در فرس باستان و (بوم) در فارسی میباشد. در هر یک ازین مثالها ابدال یا حذف صوت " هه " سنسکریت مشاهده میشود. کلمهٔ (موشک) درسنسکریت به (مزک) در پشتو تغییر یافته و درین تغییرعملیهٔ ابدال و حذف هر دو مشاهده میشود. روی همرفته در تغییر و تحول کلمات زبانها ولهجه ها، اصوات علت (واول ها – مصوت ها) بطور عموم اولتر تغییر و تنقیص (حذف) می یابند. دراصوات کانسونتت (صامت ها)، در اکثر زبانها صوت " ر " به " ل " و اصوات غنه ای " م " و " ن " تعویض و تعدیل می یابند.

در بعضی موارد برای ساختن کلمات جدید از ریشه های کهن هر چهار قانون (ابدال) ، (مقلوب) ، (اضافت) و (حذف) عمل میکنند و مثال آن " ایران " است که از کلمهٔ (آریه) ساخته شده است. بدین قرار: صوت " آ " به " ا " (کسره) تبدیل و (اریه) شده و صوت " ی " مقلوب شده یعنی در ماقبل صوت " ر " قرار گرفته و (ایره) شده –

پسوند جمع " آن " به آن اضافه گشته (ایره آن) شده است – به خاطر موجودیت دو حرف علت پهلوی همدیگر صوت " هه " حذف و (ایران) شده که معنی آن (آریه ها) میباشد. کلمات (ایران) و (افغان) را فردوسی به کثرت استعمال کرده که مثالهای آنرا بعداً می بینیم.
مثالهای فوق را به خاطری ارائه کردیم تا چگونگی تغییر کلمهٔ (پکهت) در زبان سنسکریت را به (پشتو) و تغییر کلمهٔ اوستائی (اپگان) را به (افغان) فهمیده بتوانیم، تا آقای پرویز که می پرسند " مگر در کجای تاریخ ازبک و تاجیک افغان بوده اند؟ " ملتفت شود که کلمات (پکهت) و (پکتیک) و(پکتیکا) و (اپگان) از چند هزار سال در اسناد مکتوب وجود داشته و سرزمین افغانستان امروزی را از چند هزار سال به این طرف دربخش شمال و شمالغرب " اپگان ها " و در بخش شرق و جنوبشرق " پکهت ها " شناخته اند. لیکن نام " تاجیک " و " ازبک " در اسناد قدیم دیده نمی شود. این نوشته بالای تاریخ استناد دارد و ادعای فوق به هیچوجه به معنی تفوق و تسلط قومی تلقی شده نمیتواند، که نویسنده شدیداً مخالف آن است. اما واقعیت تاریخ را آقای پرویز که ادعای داکتری دارد و امثال شان انکار نمی توانند، که نام " تاجیک و ازبک " درین سرزمین پدیده های نو پیدا هستند. در حالیکه تاجیکان افغان مانند پشتونها اولاد آریه ها میباشند و از قدیم ترین ادوار مثل دو برادر د ر سرزمین آریه ها زیست و سکونت داشته اند. اگر آنها را " دری زبانها " بخوانیم، قدامت معادل " پشتون ها " را پیدا میکنند، اما کلمهٔ تاجیک به اساس تاریخ پدیدهٔ نو میباشد که در تاریخ بیهقی (قرن پنجم هجری) بنام " تازیک " آمده است. ازبک ها که بقایای ترکها میباشند ازبیرون به این منطقه آمده و حتی سلطنت کرده اند. (الپتگین، سبکتگین، محمود، مسعود، قطب الدین و غیره) و جزء این خاک شده اند. تعصب نمی تواند واقعیت های تاریخ را مقلوب گرداند!
سنسکریت نسبت به اوستا حدود هزار سال قدامت دارد. گفتیم که در سرود های ویدی کلمات (پکهت) و (پکتها) به تکرار ثبت شده اند و تذکر و مثال دادیم که صوت " هه " سنسکریت درزبانهای پشتو و دری وجود نداشته وتلفظ نمی شوند، هکذا صوت " ک " سنسکریت در پشتو به اصوات (ښ) و (خ) ابدال یافته است. با در نظر گرفتن این قوانین که در عملیهٔ " ریشه یابی " (Reconstruction) بالای همه زبانها تطبیق میشوند، کلمهٔ (پکهت) قرار ذیل به (پښت) تبدیل شده است: از کلمهٔ (پ + ک + هه + ت) صوت " ک " سنسکریت به " ښ " و " خ " پشتو تبدیل شده که (پښهت) یا (پخهت) شده است. چونکه صوت " هه " سنسکریت در پشتو وجود ندارد و تلفظ نمی شود این صوت حذف شده و آنچه باقی مانده (پښت) و (پخت) است. در ولایت کنر شهرک مشهوری بنام (پښت) موجود است که معنی آن (محل زیست پشتونها) میباشد.
حالاببینیم که صوت " و" چطور به کلمهٔ (پښت) اضافه شده است. در دستورزبان پشتو هرگاه صوت " و" کلمات اضافه شود دو معنی را در برمیدارد. یکی معنی نسبت و دیگری معنی قوم. مثلاً (دیگان + و = دیگانو) ، (خوگیان + و = خوگیانو) ، (هندی + و = هندو). در ین جا با تطبیق قانون (اضافت) یعنی ایزاد صوت " و" به کلمهٔ پښت (پ + ښ + ت + و = پښتو) و یا " پختو" شده است. در حالیکه کلمهٔ (پښتو) در زبان پشتو معنی قوم و زبان هر دو را دارد، پشتون ها باز هم از قانون (اضافت) کار گرفته صوت " ن " را به کلمهٔ پشتو اضافه کرده از آن کلمهٔ (پښتون) مذکر و (پښتنه) مؤنث را ساختند. نام قوم (پکت ها) و مکان سکونت شان در تاریخ (هیرودت " قرن سوم ق. م.") نیز به نام (پکتیک) و (پکتیکا) ثبت شده است. در زبان لاتین پسوند (ایک ic) و (ایکا ica) بیانگر قوم و مکان میباشند.

پایان بخش اول